

واجد آن شرایط باشد و بتواند آداب آن مشاغل را رعایت کند بدانها اشتغال ورزد بنابراین راهنمایی مفیدی درانتخاب دوشغل مذکور نموده است .

بالاخره درباب تعلیمات فنی و عالی اوحدی معتقد است که علم را برای کمال

باید خواند نه برای تحصیل مال :

علم بهر کمال باید خواند نه بسودای مال باید خواند

ورنه انسان بمقام شامخ نرسد وخطیب دیه یاادیب محله یانایب قاضی ونظیر آن

خواهد شد . طالبان واقعی علم کسانی هستند که بمادیات اهمیت ندهند و برای رسیدن

بمقصود رنج و ریاضت کشند :

از علوم گذشتگان ورقی نزد ایشان به از طلا طبقی
گشته قانع به نیم نانی خشک نفسی خوش زدن چون نافه مشاک
علم جویمان عامل ایشانند رستگاران کامل ایشانند

(صفحه ۱۲۵)

تا در نتیجه آن ریاضت یکنفر فاضل واقعی پیدا شود :

سالها درد و رنج باید دید از ریاضت شکنج باید دید
تایکی زین میانه برخیزد فاضلی از زمانه برخیزد

(صفحه ۱۲۳)

راجع به تربیت دختران اوحدی در نتیجه انحطاط اخلاقی که از حمله مغول

پدید آمده صریحاً نظر منفی ابراز داشته و معتقد است که با نیاموختن آنان از فساد

اخلاق جلوگیری میشود :

چرخ ، زن را خدای کرد به حل قلم و لوح ، گو بمرد بهل
کاغذ او کفن ، دواتش گور بس بود گر کنند بدانش زور

(صفحه ۹۱)

زیرا اصل زن در سداد و مستوری است و گرش این دو هست دستوری است

(صفحه ۸۸)

و در جای دیگر ضمن حکایتی نصیحت میکند که مرد اصلاً متأهل نشود (صفحه ۹۳)

جامی

۸۱۷-۸۹۸

دومین نویسنده‌ای که در زمان استیلاء مغول و تاتار بتعلیم و

تربیت نظر داشته مولانا عبدالرحمن جامی است که در خرگرد

از توابع جام در ۸۱۷ به جهان آمده و در ۸۹۸ در هرات دنیا را

بدرود گفته است . جامی بواسطه مقام ارجمندی که در نزد بزرگان و پادشاهان و علما و عرفا داشته دارای نفوذ بسیار در فرهنگ زمان خود بوده است .

جامی یکی از عرفای نامی و از مشایخ سلسله نقشبندی بوده و بنابراین تعلیم و

تربیت سالکان تصوف را در دست داشته است . به علاوه بزرگترین سخن سرایی است که

در این دوره پر آشوب در شمال ایران ظهور کرده و بواسطه عزت نفس و استغناء طبع

مورد حرمت پادشاهان بوده صیت شهرتش آسیای صغیر و هندوستان را فرا گرفته اشعار

و منشآتش سر مشق ادبا و شعرای عثمانی و هندی گشته است . در بین تألیفاتش نیز دو

کتاب درسی است که برای تعلیم قرائت فارسی و نحو عربی نگاشته و بدین ترتیب علاقه

خود را با آموزش و پرورش آشکار ساخته است .

جامی زبان فارسی و صرف و نحو عربی را نزد پدر آموخت سپس با وی بهرات

رفت و در نظامیه آنجا بحلقه درس چند تن از مدرسین پیوست . سپس برای استفاده از

محضر شیخ فتح الله تبریزی ، استاد الغ بیگک ، بمرقند رهسپار شد و در آنجا بواسطه

اخلاق کریمه و هوش سرشار و طبع و قادی که داشت شهرت بسیار یافت و مورد احترام

علما و الغ بیگک فرمانروای ماوراءالنهر واقع گردید . در آنجا بود که از برکت ارشاد

سعدالدین کاشغری سالک طریقت نقشبندی شد .

وقتی سلطان حسین بایقرا در هرات بسלטنت نشست نسبت به جامی محبت و حرمت

بسیار کرد و امیر علیشیر نوائی ، وزیر او ، دست ارادت به جامی داد . جامی بسال ۸۸۷

عازم مکه شد و در این سفر از طرف حکام و نمایندگان اوزون حسن و سلطان محمد فاتح

و ملک الاشرف پادشاه مصر همه جا احترام بسیار دید و حتی سلطان عثمانی با فرستادن

مأمور مخصوص و هدایا خواست جامی را بدر بار خود جلب کند ولی توفیق نیافت .

تألیف عمده جامی در نظم عبارتست از دیوان غزلیات و هفت اورنگ که بتقلید

نظامی سروده و حیاوی هفت مثنوی ذیل است : سلسله الذهب - سلامان و ابسال -

سبحة الابرار - تحفة الاحرار - لیلی و مجنون - یوسف و زلیخا - خردنامه اسکندری .

مهمترین آثار منشور او نفعات الانس در ترجمه احوال عرفا - بهارستان - چند کتاب و رساله در تصوف و عروض و قافیه و موسیقی و صرف و نحو و منطق است .



جامی

(۸۹۸-۸۱۷)

از روی تصویری که در مرقع گلشن بقلم دولت جهانگیر شاهی نقاش اکبر (پدربزرگ جهانگیر) پادشاه نامی هندوستان در ۱۰۱۸ کشیده شده و در تهران در کاخ گلستان موجود است .
دولت تصویر منگ کور را از روی کار کمال الدین بهزاد (که در حیات جامی ظاهر است) بدستور ظهیر الدین بابر کشیده (نقل و این معنی را در صفحه کتاب گشوده ، در کنار جامی ، قید کرده است .
نقل از مجله آثار ایران - جلد اول ۱۹۳۶ - صفحه ۲۸ - بقلم خانم گدار (بزبان فرانسه)

جامی از شعرائی است که در زمان حیات منتهای عزت و حرمت دیده چنانکه
 ظهیرالدین بابر مؤسس سلسله مغول کبیر هندوستان در بابر نامه - دولت‌شاه سمرقندی
 در تذکره الشعرا - سام میرزا پسر شاه اسماعیل در تحفه سامی - امیر علیشیرنوائی در رساله
 خمسة المتحیرین همگی جامی را چون مرشد و مقتدای عصر خویش خوانده‌اند (۱)
 کتابهای درسی او جامی کتاب بهارستان را بسال ۸۹۲ برای تدریس بفرزندش
 ضیاء الدین یوسف که در آن تاریخ ده سال داشت بسلك تهریر
 کشیده چنانکه در مقدمه آن فرماید :

«چون در این وقت دلپسند ، فرزند ارجمند ، ضیاء الدین یوسف عصمه الله تعالی
 عما یفضیه الی التلخیص والتأسف بآموختن مقدمات کلام عرب و اندوختن قواعد فنون ادب
 اشتغال مینمود پوشیده نماند که طفلان نو رسیده و کودکان رنج نادیده را از تعلم
 اصطلاحاتی که ما نوس طباع و مألوف استماع ایشان نیست بردل باروحشتی و برخاطر
 غباردهشتی می نشیند ، از برای تلطیف سر و تشجید خاطر وی گاهگاهی از کتاب گلستان
 که از انفس متبرکه شیخ نامدار و استاد بزرگوار مصلح الدین سعدی شیرازی است
 رحمة الله علیه ... سطری چند خوانده میشد . در آن اثنا چنان در خاطر آمد که تبرکاً
 لانفاسه الشریفه و تتبعاً لاشعاره اللطیفه ، ورقی چند بر آن اسلوب ساخته شود و جزوی
 چند بر آن منوال پرداخته گردد ، تا حاضران را داستانی باشد و غایبان را ارمغانی»

بنا بر این بهارستان بتقلید گلستان سعدی نوشته شده تا مانند آن ، کتاب درسی
 شود . بهارستان امتزاجی است از نثر و نظم و مانند گلستان بهشت باب یا روضه تقسیم
 گردیده : روضه نخست در حکایاتی از عرفا - روضه دوم در سخنان حکماء - روضه
 سوم در عدالت پادشاهان - روضه چهارم در جود و کرم - روضه پنجم در عشق و محبت
 روضه ششم در احوال شعرا بانمونه‌ای از آثار آنها - روضه هفتم در حکایاتی از زبان
 حیوانات - روضه هشتم در مطایبات .

(۱) در شرح حال جامی و نظریات او در باره آموزش و پرورش از تاریخ ادبی
 ایران پروفیسور براون و کتاب «جامی» آقای علی اصغر حکمت و قطعات گزیده‌ای که در آن
 مندرج است و همچنین از «بهارستان» چاپ آقای محیط طباطبائی استفاده شده است .

کتاب دیگری را که جامی برای تعلیم نحو تألیف نموده و بنام فرزندش فوائد الضیائیه خوانده شرحی است بر کتاب کافیه ابن حاجب که از متون متداوله نحو عربی و با اسم شرح جامی معروف است .

نظریات جامی
جامی در بهارستان و هفت اورنگ ضمن بند و اندرزهایی که داده نظریات خود را در باب تعلیم و تربیت اظهار کرده است وی معتقد است که تنها کوشش برای رسیدن بمقصود کافی نیست بلکه باید موجبات دیگری نیز فراهم باشد :

از رنج ، کسی به گنج وصلت نرسید
هر کس که دوید گور نگرفت زدشت
وین طرفه که بی رنج کس آن گنج ندید
لیکن نگرفت گور جز آن که دوید
(روضه اول بهارستان)

جامی سعادت را در داشتن پنج چیز میداند : « پنج چیز است که بهر کس دادند زمام زندگانی خوش در دستش نهادند اول صحت بدن دوم ایمنی سوم سعادت رزق چهارم رفیق شفیق پنجم فراغت » و نسبت بصحت بدن میگوید :

آن به که ز اسباب مرض پرهیزی
ناگشته تپی معده ، به خوان نشینی
واز تنگ طیبیان دغل بگریزی
زان پیش که معده پر کنی ، برخیزی
(روضه دوم بهارستان)

جامی تأثیر زیاد برای معاشرت و مصاحبت قائل است و همه جا فرماید که از هم نشین بد دوری باید جست :

بخردی گوهر خرد سفته است :
ساز بد جز بگرد تو نتند
ساز بد به زیار بد ، گفته است
یار بد عقل و دین زین بکند
ساز بد چون بینی اش دانی
یار بد را شناخت نتوانی
(سلسله الذهب)

و در جای دیگر پیسرش فرماید :

تا نشود برقع تو موی روی
پامنه از خانه بیزار و کوی
(تحفة الاحرار)

بعقیده وی آموزش و پرورش درخرد سالی بسیار مؤثر و پایدار است :

حرف نوشته بدل طفل خرد گزلك نسیان نتواند سترد

(تعفة الاحرار)

بنا براین اگر آدمی دانش آموزد در تمام عمر راه و رسم زندگانی را خواهد

دانست و محتاج بدستور نخواهد بود :

تاج سر جمله هنر است علم قفل گشای همه دره است علم

باتو پس از علم چه گویم سخن؟ علم چو آید بتو گوید چه کن

(تعفة الاحرار)

منظور از تعلیم و تربیت را جامی کسب کمال و به طلبی میدانند :

در کسب کمال بایدت جهد در به طلبی بسر بری عهد

گرداب طلب وسیع و دور است دریای علوم دور و غور است

قانع نشوی بهر چه یابی از خوب به خوبتر شتابی

(لیلی و مجنون)

سازمانی که در ضمن مثنوی ها ذکر میکند دبستان است و بفرزند خود سفارش

میکند که در آنجا نیز از هم نشین بد احترام کند :

ور بدبستان سر و کارت دهند لوح الف بی بکنارت نهند

پهلوی هر سقله مشو جانشین از همه یکتا شو و تنها نشین

گرچه بخود نیست کج اندام الف بین که چسان کج شده در لام الف

(تعفة الاحرار)

اوقات شبانروز که برای کار و فعالیت است بعقیده جامی باید سه قسمت شود :

قسمتی صرف تحصیل - قسمت دیگر عمل کردن با آنچه آموخته اند - قسمت سوم حشر

بادانشمندان و در اینخصوص فرماید :

مزن پشت پا بخت فیروز را بقسمت سه کن هر شبانروز را

یکی را به تحصیل دانش گذار که بیدانشی نیست جز عیب و عار

بدانش شو اندر دوم کارگر سوم را بدان شوران بر بسر

(خردنامه اسکندری)

و برای تحصیل معلم نیک محضر و خوش بیان باید انتخاب نمود :

جوی ادیبی بقرائت کامل	لفظش از حسن ادا راحت دل
پایه جز به در استادی	از کدورات جهان آزادی
سخنش مایه ادراک شود	خلقت از صحبت او پاک شو

(سبعة الابرار)

چنانچه معلم دارای این اوصاف باشد حرمتش واجب است و از پدر برتر :

کسی گفت چونی چنین رنج بر	بتعظیم استاد بیش از پدر ؟
بگفتا زد آن نقش آب و گلم	وزین تربیت یافت جان و دلم
از آن شد تن من پذیرای جان	وزین آمدم زنده جاودان

(خردنامه اسکندری)

البته استاد عالی قدر نیز بقصد قربت بآموزش میپردازد :

من که بتعلیم میان بسته‌ام	از غرض سود و زیان رسته‌ام
کوشش از روی خرمندی است	خاص پی فضل خداوندی است
کی بجزای دگر آلایمش	از غرض آلودگی افزایمش ؟

(نعمة الاحرار)

برنامه تحصیلات بعقیده جامی باید عبارت باشد از قرائت و حفظ قرآن - حسن

خط - هنر - علمی که ضروری است . راجع بخط فرماید :

خط چنان به ز قلم راننده	که بی‌اساید از او خواننده
در کف نغز خط خوب رقم	رزق را طرفه کلیدی است قلم
لیک چندان چو قلم رنج مبر	کت بجز خط نبود هیچ هنر

(سبعة الابرار)

و در باب هنر :

قیمت مرد نه از سیم وزر است	قیمت مرد بقدر هنر است
ای بسا بنده که از کسب هنر	قدرش از خواجه بسی بیشتر است
وی بسا خواجه که از بی هنری	در ره بنده خود پی سپر است

(بهارستان - روضة چهارم)

و در خصوص علمی که ضروری است توضیح میدهند :

علم دارد ط-رق گوناگون

هر و از حد ضرورت بیرون

عمر کم، فضل و ادب بسیار است

کسب آن کن گنه تر اناچار است

(سبعة الابرار)

و بفرزندش توصیه میکند که هیچگاه در پی شاعری نرود زیرا جهال پست این شغل را برای مداحی ازستمگران و سفله گان و کسب رزق بکار برده و شعر را لفظاً نیز برگی روی داده است :

لفظ شاعر اگرچه مختصر است

جامع صد هزار شور و شر است

نیست يك خلق و سیرت منعموم

که نگردد از این لقب معلوم

(سلسلة الذهب)

در تعلیمات عالیة هوادی را که توصیه میکند عبارتست از حدیث - تفسیر قرآن -

اصول و فروع دین - نحو و صرف عربی - رسالات عرفا - دیوان شاعران فصیح .

(سلسلة الذهب - دفتر اول)

در روش تعلیم و تربیت جامی نخست نظر عارفانه خود را میگوید :

بزرگان که تعلیم دین کرده اند

بخردان وصیت چنین کرده اند :

بهر کار دل با خدا راست دار

که از راستکاری شود دستکار

(خردنامه اسکندری)

سپس حفظ کردن را طریق یاد گرفتن میداند :

حفظ کن مختصری در هر فن

گیر خوشبو گلی از هر گلشن

(سبعة الابرار)

آنها از راه تکرار میسر تواند شد :

هر چه کنی زان گهر سلك خویش

ساز به تکرار زبان ملك خویش

(تحفة الاحرار)

پس از نوشتن درس و استنساخ کتاب باید آنها را با اصل مقابله کرد تا غلط در آن نباشد :

آن دم که نویسی اش سراسر

با نسخه راست کن برابر

(لیلی و معنوں)

ولی تمام غلمی نکه انسان حیناً مورزد نباید بدان عمل کند :

چو کسب غلم کردی در عمل کوش که غلم بی عمل زهری است بی نوش
(یوسف و زلیخا)

جامی معتقد است که تنبیه بدنی اثر نیکو ندارد ولی بفرزندش توصیه میکند که
سزاوار تنبیه نشود :

دار ادب درین معلم نگاه تا نشوی طبلك تعلیم گاه
سیلی او گرچه فضیلتده است گیر تو سیلی نرسائی به است
(تحفة الاحرار)

بالاخره با تمثیل از جریروف الفبا جامی اندرزهای اخلاقی بفرزند خویش میدهد :

دالوش از شرم فکن سر به پیش صاد صفت دوز بر آن چشم خویش
خنده زنان گاه به آن ، که به این رشته دندان حنما همچو سین
دل مکن از فکر پریشان دو نیم تنگ دهان باش ز گفتن چو همیم
(تحفة الاحرار)

برای جوانان و سالمندان مطالعه و خوی گرفتن با کتاب را طریق عملی و مؤثر جهت
تحصیل میداند :

بکن زین کارخانه در کتب روی خیال خویش را ده با کتب خوی
فروغ صبح دانائی کتاب است انیس کنج تنهائی کتاب است
بود بی مزد و منت اوستادی ز دانش بخشدت هر دم کشادی
ندیمی ، مغز داری ، پوست پوشی بسر کار گویای خموشی
درویش همچو غنچه از ورق پر بقیمت هر ورق زان یک طبق در
زیگر نگی همدم روی و هم پشت گرایشان رازند کس بر لب انگشت
بتسقریر لطائف لب کشایند هزاران گوهر معنی نمایند
(یوسف و زلیخا)

جامی مهمترین کتب درسی معمول زمان خود را بر می شمارد که عبارتند از کتب
ابن سینا چون اشارات در منطق و علوم طبیعی و الهی و شفا در منطق و طبیعیات و ریاضیات

والهیات وقانون در طب - طب النبی در احادیث از حضرت رسول در باب پزشکی - اسباب
تألیف قرشی در طب - مقاصد تألیف تفتازانی در کلام - مواقف در کلام تألیف قاضی
عضدالدین ایجی - مفتاح العلوم در علوم متنوع ادبی تألیف سکاکی - کشف در تفسیر
قرآن تألیف زمخشری - هدایه تألیف اثیر الدین ابهری در حکمت - نهایت العقول
تألیف فخر رازی در کلام .

جامی با وجود اینکه زنش نوۀ سعدالدین کاشغری قطب سلسلۀ نقشبندی بود
نسبت بزنان مانند او حدی خوشبین نیست و عدم اعتماد خود را باین بیان ابراز میدارد :
عقل زن ناقص است و دینش نیز هرگز کامل اعتقاد مکن
گربد است، از وی اعتبار مگیر ورنکو، بروی اعتماد مکن
(بهارستان - روضه دوم)

و حتی توصیه به تجرد میکند :

چو عیسی تا توانی خفت بی جفت مده نقد تجرد را ز کف مفت
(یوسف و زلیخا)

بهارستان جامی با اینکه نسبت به نشر معمول قرن نهم ساده
نظر انتقادی است و تکلف و تصنع زیاد در آن دیده نمیشود معذک برای
طفل دهساله ای چون ضیاء الدین دشوار است چه از حیث انشاء و لغت و چه از حیث
موضوع و مطلب . برای جوانانی که بسن بلوغ رسیده باشند بعضی از روضه ها جهت
قرائت فارسی سودمند است ولی بسیاری از حکایات و مطالب خالی از لطافت و ظرافت
است . در روضه هشتم پاره ای از مطایبات راجع بروابط و مسائل جنسی است و
بهیچوجه شایسته تدریس نیست .

سومین دانشمندی که در این دوره در باب آموزش و پرورش
نظریاتی ابراز داشته حکیم جلال الدین محمد دوانی است که
بسال ۸۳۰ در دهکده دوان نزدیک کازرون متولد شده و در ۸۰۸

جلال الدین
دوانی

نزدیکی همان دیه جهانرا بدرود گفته و آرامگاهش در دوان است . پدرش اسعدالدین
قاضی کازرون بود و او را خواندن و نوشتن و مقدمات آموخت . جلال الدین برای تعقیب

تحصیلات خود بشیراز رفت و وقتی بکازرون برگشت بر فراز کوه بلندی که مشرف به چمنزارهای کازرون است جایگاهی تهیه کرد که در آن فراغت خاطر و موجبات مطالعه در اسرار طبیعت فراهم بود و هم امروز آن مکان را غار مولا جلال نامند.

جلال‌الدین پس از مراجعت مجدد بشیراز در مدرسه دارالایتم بتدریس مشغول گردید و در مدت حکومت خلیل سلطان، پسر اوزون حسن آق‌قویونلو، در فارس (۸۸۲-۸۷۴) کتاب *لواعع الاشراف فی مکارم الاخلاق* را که به اخلاق جلالی معروفست بنام او تألیف کرد.

در آغاز سلطنت یعقوب آق‌قویونلو (۸۹۶-۸۸۲) جلال‌الدین عازم تبریز، پایتخت، گشت و وقتی سلطان یعقوب از مقام فضل و دانش او آگاه شد بسمت قاضی القضاة بشیراز روانه‌اش ساخت. از این پس جلال‌الدین نیمی از روز را صرف تدریس و نیمی دیگر را صرف قضاوت مینمود.

صیت شهرت جلال‌الدین بخارج از ایران نجا-اوز کرد و در ۸۸۳ مؤید‌الدین عبدالرحمن چلبی به‌حضر درس او شتافت و هفت سال استفاضه کرد و بعد ها پایگاه ارجمند در مملکت عثمانی پیدا کرد. سلطان بایزید دوم پادشاه عثمانی به جلال‌الدین نامه‌ها نوشت و هدیه‌ها فرستاد.

جلال‌الدین کتب و رسائل دیگر نیز بفارسی و عربی تألیف نموده است.

جلال‌الدین دوانی نظریات خویش را در باب تعلیم و تربیت

اخلاق جلالی

در اخلاق جلالی بیان کرده است. این کتاب را يك مقدمه و سه

قسمت است که مؤلف لامع نامیده است. لامع اول در تهذیب اخلاق که دارای ده لامعه

است. لامع دوم در تدبیر منزل که شش لامعه دارد. لامع سوم در رسوم پادشاهی که بهفت

لامعه تقسیم شده است. عقاید و نظریاتی که تلوا این کتاب بیان داشته تقریباً همان نظریات

خواجه نصیر‌الدین طوسی است و تقسیم‌بندی کتاب را نیز باجزئی تغییر از کتاب اخلاق

ناصری اقتباس نموده است. مقاله اول اخلاق ناصری (در تهذیب اخلاق) به ۱۷ فصل

تقسیم گردیده و جلال‌الدین لامع اول (در تهذیب اخلاق) را به ده لامعه بخش نموده و

بعضی از مطالب را مختصر یا حذف کرده است. مقاله دوم اخلاق ناصری (در تدبیر منزلت) پنج فصل دارد و لامع دوم اخلاق جلالی شش لمعه که پنج لمعه آن در چهار فصل و نیم از اخلاق ناصری مندرج است و لمعه دیگر آن (در رعایت حقوق پدر و مادر) در ضمن فصل چهارم اخلاق ناصری قید شده است و جلال الدین آنرا جدا کرده و يك لمعه را بدان تخصیص داده است. همینطور مقاله سوم اخلاق ناصری (در سیاست مدن) دارای هشت فصل است و لامع سوم اخلاق جلالی دارای هفت لمعه که هفت فصل اول با هفت لمعه تقریباً مطابقت دارد و فصل هشتم اخلاق ناصری که حاوی وصایای افلاطون است در تاریخ جلالی جزو «لواحق» آمده است.

بنابراین میتوان گفت که اخلاق جلالی تقریباً نسخه بدل و ملخصی است از اخلاق ناصری که بقلم نویسنده قرن نهم تحریر شده است. جلال الدین محمد خود نیز بدین مطلب اشاره میکند و در مقدمه لواحق کتاب مینویسد: «حکیم محقق و فیلسوف مدقق نصیر المله والدين محمد الطوسي که اکثر این لواحق از پرتو اشراق انوار فواید او است ختم کتاب اخلاق ناصری را بوصایای افلاطون نموده ...» (۱)

برای اینکه ملاحظه شود جلال الدین دوانی تا چه اندازه از افکار خواجه نصیر الدین پیروی کرده چند سطر از لمعه چهارم (در تربیت اولاد) از لامع دوم در اینجا نقل میشود تا با آنچه از اخلاق ناصری در صفحه ۴۳۹ این کتاب درج گردیده مقایسه توان کرد:

«و اولی آنست که در طبیعت کودک نظر کنند و از احوال او تفرس جویند که استعداد کدام علم و صناعت بیشتر دارد او را بآن مشغول دارند چه بمقتضای علم میسر اما خلق له هر کس را استعداد هر صناعت نیست بلکه هر يك را استعداد صناعتی خاص است و در تحت این سری است غامض که سبب قوام عالم و انتظام احوال بنی آدم است و حکمای سابق در طالع مولود نظر میکردند و او را بهر صناعت که بحسب اوضاع نجومی لائق حال میدیدند مشغول میساخته اند چه هر کس که مستعد صناعتی باشد باندک سعی تکمیل آن تواند کرد و چون غیر مستعد باشد سعی او در آن تعطیل روزگار و تزییم اعجاز باشد.» (۲)

(۱) اخلاق جلالی - چاپ لاهور ۱۹۲۳ - صفحه ۳۲۴

(۲) اخلاق جلالی - چاپ لاهور صفحه ۲۱۵

نظریات جلال الدین دوانی

نظر بشباهت صوری و معنوی اخلاق جلالی با اخلاق ناصری
ذکر عقاید جلال الدین دوانی درباره آموزش و پرورش خالی
از فایده است زیرا نظریات خواجه بتفصیل در فصل هیجدهم
مورد بحث واقع شده است. اختلاف مهمی که بین نظریات آنان مشهود است راجع
به تربیت دختران است. چنانکه در فصل گذشته ملاحظه شد خواجه نصیر الدین که
اخلاق ناصری را قبل از استیلاء مغول تألیف فرموده توجه بتعلیم و تربیت دختران نموده
و اینک پس از دو قرن ونیم ملاحظه میشود که در اثر انحطاط روحیه و اخلاق
جلال الدین می نویسد:

«و در تربیت دختران آنچه لایق ایشان باشد از ملازمت خانه و مبالغت در حجاب
و عفت و حیا و خصال که در زنان بیان رفت ترغیب باید نمود و هنرهای لایق آموخت
و از خواندن و نوشتن بکلی منع باید کرد و چون بحد شوهر رسند در تزویج ایشان
با کفوی تعجیل باید نمود» (۱) نکته دیگری از نظریات جلال الدین دوانی که قابل توجه
و مشابه نظریه سعدی است اینست که به عقیده وی در آدمی مایه خیر و شر هر دو موجود
است بنا بر این عقل و تعلیم و تربیت برای منقاد کردن شهوت و غضب ضروری است
چنانکه گوید:

آدمی زاد طرفه معجونی است از فرشته سرشته وز حیوان
گر کند میل این شود کم از این زر کند قصد آن شود به از آن (۲)

مولانا کمال الدین حسین واعظ کاشفی چهارمین نویسنده‌ای
است که در این دوره در خصوص آموزش و پرورش اظهار نظر
کرده است. وی در هرات در تحت حمایت سلطان حسین بایقرا
و میر علی شیر میزیسته و حرفه اش وعظ بود. در علم کلام و حدیث و نجوم و انشاء دست
داشته و بسال ۹۱۰ وفات یافته است.

حسین واعظ کاشفی

حسین واعظ کاشفی بامداد هر آدینه در دارالسیاده سلطانی سپس در مسجد امیر
علیشیر نوائی - هر سه شنبه در مدرسه سلطانی - هر چهارشنبه در مزار خواجه ابوالولید احمد -

در اواخر عمر ، هر پنجشنبه در خانقاه سلطان احمد میرزا مرد مرا با بیانات شیرین و الحان دلکش خود مستفیض میفرموده و بدین ترتیب سالندان را تعلیم و تربیت میداده است. تألیفات عمده او عبارتست از انوار سهیلی که در آن ، حکایات کلیده و دمنه را بشیوه متکلف زمان خود بساطت تحریر کشیده - روضه الشهداء در ذکر مصائب ائمه مخصوصاً حضرت امام حسین (ع) که اصطلاح روضه خوانی ظاهراً از خواندن منتخبات آن کتاب در مجالس سوگواری ، پدید آمده - مواهب علیه در تفسیر قرآن - اخلاق محسنی - مخزن الانشاء در رسائل و منشآت .

در این کتاب حسین واعظ کاشفی نظریات خود را در باب تعلیم

اخلاق محسنی

و تربیت بسال ۹۰۰ هجری بیان داشته و ماده تاریخ انتشار

کتاب بحروف جمل همان اخلاق محسنی است . در دیباچه اخلاق محسنی ، پس از ذکر

مجامد سلطان حسین بایقرا می نویسد که کتاب مذکور را برای ابوالمحسن میرزا پسر

سلطان حسین بمناسبت مسافرت او از هرو بهرات تألیف نموده است «تادستور العمل اولاد

سلاطین و ابنای خواقین باشد» و چون پادشاه «باید که ذات عالی خو در ا بصفات ستوده

وسمات پسندیده موسوم و موصوف گرداند و پادشاه را رعایت چهل صفت لازم است که

بعضی از آن میان وی و حق تعالی باشد و برخی میان وی و خلق و این چهل صفت

بر چهل باب آورده شد بعبارت فارسی خالی از تکلف منشیان و تصالف مترسلان» (۱)

بعضی از عناوین چهل باب مذکور عبارتست از عبادت - اخلاص - دعا - شکر -

صبر - رضا - توکل - حیا - عفت - ادب - علوهمت - عزم - جدوجهد - ثبات واستقامت -

عدل - سخاوت - تواضع - شجاعت ... آخرین و مفصلترین باب ، باب چهلیم است در

تربیت خدم و حشم و آداب ایشان که تقریباً خمس تمام کتاب و حاوی نظریات او در تربیت

اولاد است .

حسین واعظ کاشفی فرماید که فرزند امانت خداوند است نزد

نظریات

پدر و مادر و چون این امانت آئینه ای است که هر چه بنخواهند

حسین واعظ

از نقایس و کمالات منعکس میسازد «پس بضرورت در تربیت او

سعی باید فرمود تا بصفت‌های پسندیده متصف گردد و از خصالت‌های نکوهیده منحرف شود» (باب چهارم). از طرف دیگر معتقد بوراثت است چنانکه مینویسد: «چنانچه در سفیدی و سیاهی، فرزند پیدر و مادر مشابه میباشد در ردالت و نجابت نیز همان قیاس باید کرد و در این باب حکیم فردوسی طوسی فرموده:

درختی که تلخ است و بر سرش است گسرس در نشانی بی‌باغ بهشت
 و از جوی خلدش بهنگام آب به بیخ انگین ریزی و شهد ناب
 سر انجام گوهر بکار آورد همان هیوه تلخ بار آورد

و گفته‌اند نفس خسیس را پروردن آبروی خود بردن است» (۱)

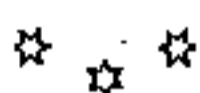
وی مانند نویسندگان پیشین معتقد است که فرزند را باید نام نیک داد و دایه معتدل مزاج و خوشخوی و پاکیزه سرشت برای او انتخاب کرد و پس از گرفتن از شیر مردم پاک دین و نیکو خلق بخدمت او گماشت تا باوصاف حمیده انس گیرد.

از شماره معلم و برنامه‌های که برای تربیت فرزند معین کرده هویدا است که نظرش بطرز تربیت و تعلیم شاهزادگان و اشراف بوده، چنانکه خود در دیباچه اخلاق محسنی بدان اشارت نموده و در سطور فوق این نکته تذکر داده شده است.

حسین واعظ کاشفی چهار گونه معلم برای پرورش و آموزش ذکر نموده تا بتدریج که کودک رشد میکند موظف به تعلیم و تربیت او شوند. نخست معلم پرهیز کار دینداری برای تعلیم قرآن و احکام شرعی و دانشی که برای دین و دنیا سودمند باشد. دوم موقعیکه طفل بسن تمیز رسید مردی بزرگ و عالی همت و آزموده که خدمت پادشاهان نموده باشد برای آموختن آداب نشست و برخاست و ادب و اخلاق ملوک. سوم استادان کار دیده و سپاهیان دلاور برای یاد دادن آئین سواری و سلاح داری و آنچه پادشاهان را بکار آید. چهارم وقتی جوان بزرگتر شد او را نزد مشایخ و علما راهنمایی کنند تا از نظریات بزرگان دین استفاده کند.

در روش تربیت حسین واعظ کاشفی معتقد باعتدال و میانه روی است و توصیه میکند که طفل را از حشر با بدان نگاه دارند و ویرا در مصاحبت مردم لطیف طبع بار آورند

و در حضور او پیوسته از فضلا و علما و عرفا مدح گویند و از اشرار و فجار مذمت نمایند تا نسبت بدان شمنان محبت و نسبت به خبیثان و بلیدان کراهت در طبعش پدید آید .
در خاتمه باید گفت که حسین واعظ کاشفی نیز مانند جامی يك كتاب درس تالیف نموده و آن منتخباتی است از مخزن الانشاء بنام صحیفه شاهی که برای ابوالمحسن میرزا تهیه و فراهم کرده است .



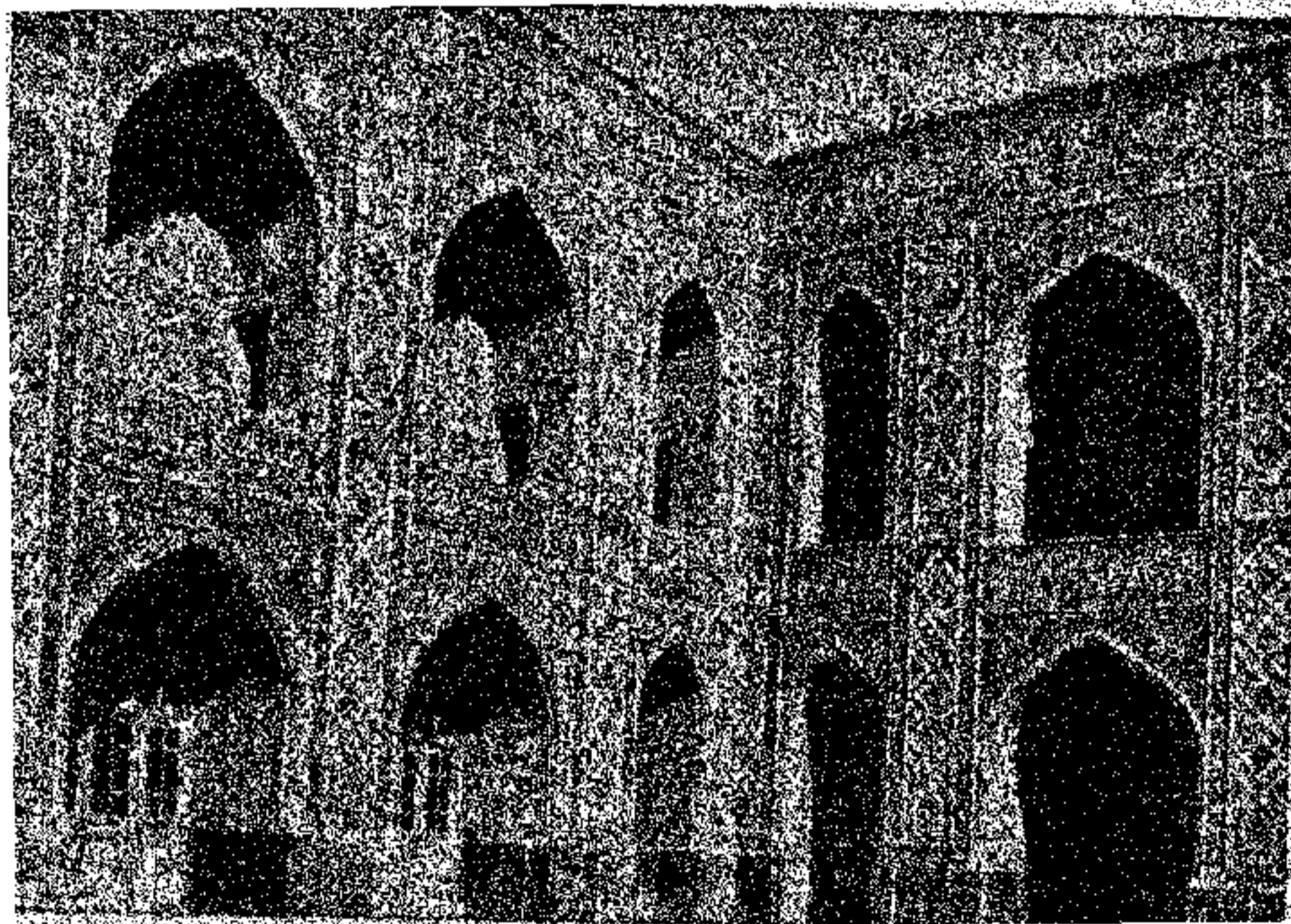
آموزش و پرورش در این دوره

از آنچه تا کنون گفته شد معلوم و آشکار گشت که فتنه مغول و تاتار تنها يك بلیه سیاسی که حکومت ایران را در گون کند، نبود بلکه مصیبتی بود عمومی که در تمام شئون زندگی و از آن جمله فرهنگ تأثیر بسیار شوم کرد . ترقیات و پیشرفتهائی که در کلیه رشته‌ها در دوره قبل حاصل شده بود فوراً متوقف گردید و فلاکت و ادبار و تنزل و انحطاط آغاز شد . تا زمانی که قتل عام و غارت و آتش سوزی و هتك ناموس و ویرانه کردن شهرها و آبادیها در جریان بود قهرأ کسی در فکر تعلیم و تربیت نبود و هنگامی که سلسله مغول در ایران مستقر گردید یا عمر امیر تیمور پایان رسید و شاهرخ بساطنت نشست کسانی که از این سیل مدعش زنده مانده بودند نفسی کشیدند و بفکر زندگی افتادند و در صدد آموزش و پرورش اولاد خود برآمدند .

منظور از تعلیم و تربیت علاوه بر آنچه در فصل شانزدهم گفته شد عبارت بود از صیانت نفس و حفظ و حراست از تباهی و جلوگیری از شیوع فساد و فحشاء . برای رسیدن باین مقصود نسبت به فاتح اظهار انقیاد کردند - به حیل و مکر تشبث جستند - همه چیز او را ستودند - کوچکترین صفت او را که ممکن بود مدح نمود بسیار بزرگ کردند و در آن مبالغه نمودند - تملق و چاپلوسی را بحد اعلی رساندند . البته باین وسیله رفته رفته بمقصود خود رسیدند و معناً بر قوم فاتح چیره شدند ولی اطاعت صرف و مزاج گوئی و عدم صراحت لهجه و گزاف گوئی عادت شد - طرز بیان مطلب معقد و متکلف گردید - پرداختن بصورت ظاهر و عدم توجه بمعنی و باطن متداول گشت - ادای فکر

تابع اصول لفاظی و عبارت پردازی و جمله سازی شد - عدم اعتماد و بدبینی و سوء ظن نسبت بیکدیگر و نسبت بزنان رواج حاصل کرد

در سازمان تعلیم و تربیت پس از اینکه شهرها و مسجدها و خانقاهها و مکتبها و مدرسه ها با خاک یکسان شد، هشتاد سال بعد از آغاز هجوم مغول، غازان شروع بساختن مکتب و مدرسه و خانقاه در تبریز کرد و پس از او برادرش و دیگران تا حدی باو تاسی جستند. همینطور بعد از یورشهای تیمور و انهدام بسیاری از مکتب و مدارس، اولادش بتأسیس مسجد و مدرسه همت گماشتند و از مساجدی که ساختند از همه زیباتر مسجد گوهرشاد مشهد است که زن شاه رخ بنا کرد. تشکیلات مدارس و مکتب چنانکه



گوشه‌ای از مسجد گوهرشاد

که در نیمه قرن نهم هجری در مشهد برپا شده و یکی از بهترین

نمونه‌ها در معماری و هنر ایرانی است

در فصل قبل تذکر داده شد در فصلی جداگانه تشریح و توصیف خواهد گردید.

در برنامه بیشتر از پیش بتعلیم مذهب پرداختند و مردم را متوجه آخرت نمودند و به اعراض از دنیا هدایت کردند. تدریس زبان عربی مقام سابق خود را از دست داد. آموختن شناکه سابقاً ضروری شمرده میشد تقریباً موقوف گردید - تعلیم دختران جزو معاصی گشت. عبارت پردازی و ظاهر سازی و توجه بصورت (نه بمعنی) در تدریس زبان و ادبیات فارسی رایج شد. شعر که در آغاز مورد فهم و پسند مغول نبود رو بسستی و پستی نهاد. مواد دیگر تعلیمات عالی عبارت بود از نحو و صرف عربی - حدیث و تفسیر قرآن - فقه و اصول - منطق - حکمت مشائی و اشراقی - طبیعیات و ریاضیات.

در مقابل این انحطاط، بواسطه دل بستگی مغول و تاتار به ضبط فتوحات خود و بواسطه اعتقادی که بتأثیر اوضاع و احوال ستارگان در سر نوشت انسان داشتند تاریخ نویسی و علم نجوم رونق پیدا کرد و در تعلیم این مواد و تشویق مورخان و منجمان و تأسیس رصدخانه و تهیه زیج کوشش بعمل آمد. بواسطه ارتباط ایران با چین و ثبت در دوره مغول مصنوعات چین در ایران فراوان گشت و در صنایع ایران تأثیر نمود و مصنوعات ایران بچین فرستاده شد و در هنرهای چین نافذ گردید. در دوره تیموری معماری و هنرهای زیبا بویژه خط و نقاشی و تذهیب و تجلید و صحافی و کاغذ سازی بیشتر از پیش تعلیم و ترویج گشت.

در روش تعلیم و تربیت خشونت و سخت گیری معمول و متداول شد. محافظت پسران و دختران از شر نایباکان و فاسقان برای همگی وظیفه مهم گشت. آزادی و بحث در مسائل دینی و علمی از میان رفت (مانند اروپا پس از هجوم قبایل ژرمن). روح انتقاد و بحث علمی دوره قبل که در ترقی فرهنگ بسیار مؤثر بود نادر و کمیاب شد. اظهار عقیده متروک گردید و تقید و تعبد و احترام بکفتار مشایخ از فرائض بشمار آمد - قوه ابتکار از بین رفت - تأویلات دینی جای منطق و استدلال را گرفت. - مدرسان دیگر در مباحث مطروحه مجاز باظهار نظر و بیان ادراکات خویش نبودند و فقط مأذون بودند کتب معینی را تدریس کنند و موظف بودند بظاهر کلام قدما قناعت کنند.

زبان فارسی که بزرگترین و مؤثرترین وسیله تعلیم و تربیت است معقد و مغلقه

شد و عبارت پردازی و تصنع جای ساده نویسی و تفکر را گرفت و موجب رکود و تحجر و مانع بسط علوم و معارف گردید - بکار بردن کنایه و استعاره و عبارات ثقیل و غلیظ و الفاظ غامض و غیر مانوس عربی و استعمال حشو و زواید و پرداختن باطناب و طول و تفصیل و توجه به صورت و ظاهر و عدم توجه بمعنی و باطن معمول و مرسوم شد .

چون در همین دوره زبان فارسی در کشورهای آسیای مرکزی و آسیای صغیر و هندوستان رواج پیدا کرد همان سبک تکلف آمیز ملالت انگیز در خارج از ایران شیوع یافت و مردم آن ممالک تصور کردند که شیوه همیشه گفتمان و طرز بیان ما این گونه معقد و پر از تکلف است .

نتیجه این دوره دو بیست و پنجاه ساله بطور اختصار اینک که قوای قهار
نتیجه
 و لایشر و شیطانی طبیعت چون بالای ناگهانی و صاعقه آسمانی
 بر این مملکت نازل شد و بر ایران مستولی گردید و در قسمت اعظم کشور همه چیز و همه کس را منهدم ساخت. بواسطه نیروی تابناک و فرهنگ پر مایه و درخشان دوره قبل، ایران مضمحل نشد و باقی ماند. مشعل علم و ادب چندی خاموش شد ولی از نو درخشیدن آغاز کرد ولی بواسطه مصائب جان گدازی که بمردم این مرز و بوم وارد شده بود هیچگاه فرهنگش بدرجه دوره پیش و مدارشش پیاپی عصر قبل نرسید . در اغلب علوم و فنون ادب ، از دوره قبل تقلید ناقصی بعمل آمد .

اگر بخواهند بین نتیجه این دو دوره مقایسه ای بنمایند باید مثلاً بهارستان جامی را با گلستان سعدی یا اخلاق جلالی را با اخلاق ناصری بسنجند . بنا بر این بلیه مذکور نه تنها جلوی ترقی دوره قبل را گرفت بلکه باعث شد که تنزل و انحطاط دامنگیر این کشور شود بحدی که بمدارج سابق نیز نائل نگردد .

تنها عنصری که در اواخر این عصر رواج یافت و پیشرفت نمود هنر های زیبا و مخصوصاً معماری و صنایع مربوط به کتاب بود که در موقع خود در همین فصل از آن سخن بمیان آمد و در اینجا حاجت بتکرار نیست .

فصل بیستم

دوره وحدت ملی و بسط تشیع

عصر صفویه

۱۱۴۸-۹۰۷

در فصل نوزدهم گفته آمد که اسماعیل صفوی در ۹۰۷ هجری در تبریز با سلطنت نشست ولی مدتی طول کشید تا تمام مملکت مسلط شود و وضع ملوک الطوائفی را در هم شکنند و با مور کشور مرکزیت دهد. در آن موقع یازده امیر و گردن کش در ایران داعیه سلطنت داشتند چون پنج تن از سرکردگان آق قویونلو که در عراق عجم و دیار بکر و عراق عرب و یزد و کرمان فرمانروا بودند - سلطان حسین بایقرا در خراسان - بدیع الزمان تیموری در بلخ - سرکشان دیگر در قندهار و سمنان و کاشان و ابرقوه. از میان آنها از همه مهمتر الوند میرزا آق قویونلو و برادرش سلطان مراد بود که اولی در نزدیکی نخجوان در ۹۰۷ شکست یافت و در ۹۱۰ در دیار بکر در گذشت. دومی پس از هزیمت الوند میرزا هفتاد هزار سپاهی در همدان گرد آورد و در ۹۰۸ از شاه اسماعیل شکست خورد و به عراق گریخت. باین ترتیب شاه اسماعیل تا ۹۱۴ ایران را بجز شمال خراسان در تحت سلطه خویش در آورد و در سال مذکور بغداد و اماکن متبرکه و عراق عرب را از سلطان مراد آق قویونلو بگرفت.

سلطان حسین بایقرا که در شمال خراسان فرمانروایی داشت

اوزبک‌ها

در ۹۱۱ در گذشت. در این اوان طایفه خونخوار اوزبک که

از قبایل مغول و ساکن دشت قبیجان در شمال شرقی دریای خزر بود بریاست محمد

شاهی بیک (که مخفف آن شیبک است - از اولاد شیبان خان نوه چنگیز خان) ماوراءالنهر را از دست تیموریان گرفته سلطنت اوزبکیه را در آنجا تأسیس کرد و بسال ۹۱۳ بخراسان حمله آورد و دودمان تیموری را برچید و بواسطه تعصب مذهبی به شیعیان خراسان صدمات و خسارات بی حد وارد کرد. از خانواده تیموری فقط دو تن زنده ماند یکی ظهیرالدین بابر که چندی بعد سلطنت مغول کبیر را در هندوستان بوجود آورد و دیگری بدیع الزمان که بشاه اسماعیل التجا برد.

شاه اسماعیل برای استخلاص خراسان و دفع اوزبک ها و کمک بظهیرالدین بابر در ۹۱۶ عازم خراسان شد و نزدیک مرو اوزبکان را منهزم ساخت و شیبک خان در میدان جنگ بقتل رسید. در نتیجه این پیروزی ماوراءالنهر تا رود جیحون بتصرف ایران درآمد و مذهب شیعه در مشرق ایران قوام یافت.

با وجود کشته شدن شیبک و شکست خوردن اوزبکها، طایفه مذکور بعداً نیرو گرفت و در تمام قرن دهم باعث خونریزی و غارتگری در شمال ایران بود.

عامل دیگری که از آغاز تأسیس سلسله صفویه باعث جنگ دولت عثمانی و خونریزی و غارت شد دولت عثمانی بود.

پس از رانده شدن ترکهای عثمانی از مشرق بمعرب و غلبه آنها بر دولت بیزانس و فتح قسطنطنیه در ۸۵۷ هجری، آل عثمان بر آسیای صغیر و سواحل دریای سیاه و مدیترانه دست یافتند و بر قدرت آنها افزوده گشت. وقتی شاه اسماعیل مذهب شیعه را مذهب رسمی ایران اعلام کرد خصومت سلاطین عثمانی با خاندان صفوی آغاز شد.

از یکطرف شاه اسماعیل با اتخاذ سیاست مذهبی میخواست در مملکت وحدت و تجانس و یک رنگی ایجاد کند و به تشمت و پراکندگی خاتمه دهد. برای رسیدن باین مقصود هر کس مخالفت کرد بانهایت شدت از میان برد و دشمنی با اهل تسنن را تقویت کرد و لعن بر ابوبکر و عمر و عثمان را جزو دیانت محسوب داشت. از طرف دیگر سلطان سلیم اول که در تسنن بسیار متعصب و در حکومت بسیار قسی القلب بود پس از خلع پدر و مسموم ساختن وی و قتل برادرانش در ۹۱۸ در مملکت عثمانی بسطنت رسید.

وی میخواست خلیفهٔ مسلمین شود و در ۹۲۳ هجری از آخرین خلیفهٔ عباسی مقیم مصر بوعده و وعید خلافت را گرفت و مایل بود که تمام ممالک اسلامی با مذهب واحد در تحت لوای او در آیند و سیاست مذهبی شاه اسماعیل در ترویج تشیع و مجزا کردن ایران از سایر ممالک اسلامی مانع بزرگی در این راه بود.

سلطان سلیم پس از تصاحب تخت و تاج دستور داد چهل هزار نفر از شیعیان مقیم خاک عثمانی را که عده‌ای از آنان مرید صوفیه بودند قتل عام کردند - با عبیدخان اوزبک پسر شیبک خان مقتول مکاتبه و او را به خصمه بر ضد ایران دعوت کرد - از شاه اسماعیل تقاضا نمود که لعن بخلفای راشدین را موقوف و ایران را جزو ممالک عثمانی محسوب بدارد - آنگاه در ۹۲۰ به بهانهٔ پناه آوردن برادر زاده‌اش بایران حمله آورد و در چالدران (واقع در ۱۲۰ کیلومتر در شمال تبریز) به لشکر ایران برخورد. با وجود دلاوری شاه اسماعیل و سرداران و سپاهیان و پیشرفت‌های اولیه سلطان سلیم بواسطهٔ داشتن توپخانه و تفنگ (در مقابل شمشیر و نیزه) فائق آمد و چند روز بعد تبریز را تصرف کرد ولی در نتیجهٔ خصومت مردم، عثمانیها ناگزیر بترك ایران شدند و شاه اسماعیل ماه بعد بآن شهر بازگشت و از نو شمال بین‌النهرین و ارمنستان و گرجستان را گرفت و شکست چالدران را تلافی کرد.

سلطان سلیم بواسطهٔ تعرض دولت اطیش بمتصرفات جدید عثمانی در بالکان، نتوانست دیگر بایران حمله و نیت خود را اجرا کند و در ۹۲۶ در گذشت.

شاه اسماعیل پس از ایجاد وحدت مذهبی در ایران و تأسیس	شاه تهماسب
دولتی نیرومند بسال ۹۳۰ در ۳۸ سالگی نزدیک سراب آذربایجان	۹۳۰-۹۸۴
جهانرا بدروود گفت و پسر ارشدش تهماسب که ده سال و نیم	

داشت جای پدر را گرفت و تا ۹۸۴ پادشاهی کرد.

در شش سال اول سلطنت بواسطهٔ خردسالی شاه، امرای قزلباش (۱) یعنی امرای

(۱) شیخ حیدر پسر شاه اسماعیل برای مشخص نمودن پیروان و مریدان خود بر سر آنها کلاهی سرخ نهاد که بالای آن دستار دوازده ترکی (نشانهٔ دوازده امام شیعه) بشکل مخروط داشت. باین جهت آنانرا بزبان ترکی قزل باش یعنی سرخ سر نامیدند.

هفت طایفه‌ای که صفویه بکمک آنان به سلطنت رسیدند بر قابت یکدیگر برخاستند و هرج و مرجی بوجود آوردند ولی همینکه شاه تهماسب بسن رشد رسید زمام امور را در دست گرفت و به تمشیت کارها پرداخت.

در زمان شاه تهماسب اوزبکها و ترکمنها بقصد غارتگری و قتل شیعیان چندین بار بخراسان حمله کردند و از اینراه بطوس و هرات و شهرهای دیگر خسارات زیاد وارد آوردند و عده زیادی را بقتل رساندند ولی هر بار شاه تهماسب آنها را منکوب و مغلوب کرد و از ایران بیرون راند. سلطان سلیمان قانونی پسر سلطان سلیم که از ۹۲۶ تا ۹۷۴ سلطنت کرد بزرگترین و مقتدرترین پادشاه عثمانی بود که مجارستان را گرفت و تادروازه وینه لشکریان خود را برد. در ۹۳۰ وی بایران هجوم آورد و تا سلطانیه پیش آمد ولی در زمستان سخت آنسال ناگزیر شد ببغداد رود و شاه تهماسب از پی او تاخته و آنرا محاصره و تصرف کرد. سه بار دیگر سلطان سلیمان بایران حمله نمود و بغداد و ارمنستان را تصرف کرد. شاه تهماسب از راه احتیاط پایتخت را بقزوین منتقل کرد و همواره در مقابل سلطان عثمانی که اروپا را بوحشت انداخته بود مقاومت ورزید.

در این موقع ممالک اروپا از مخاصمت ایران و عثمانی بسیار خرسند بودند زیرا بدین وسیله سلاطین عثمانی از پیشرفت در مشرق اروپا باز میماندند. بسبک (۱) سفیر فردیناند اول، امپراطور آلمان، در باب عالی در این اوان بیادشاه خود نوشت: «فقط ایران میان ما و ورطه فنا حائل است» (۲) در ۹۷۴ که سلطان سلیم نانی بجای سلطان سلیمان قانونی سلطنت یافته بود سفرائی میان ایران و عثمانی مبادله شد و صلح و وداد برقرار گردید.

از وقایع سلطنت شاه تهماسب آمدن همایون امپراطور هندوستان بایران بود. پدرش ظهیرالدین بابر مؤسس سلسله مغول کبیر در هندوستان بسال ۹۳۷ در گذشته بود و همایون در اثر نزاع با برادران خود و امرای افغانی در ۹۵۱ بایران پناهنده شد.

(۱) Bosbecq

(۲) نقل از تاریخ ترکان عثمانی تألیف کریسی Creasy که در کتاب ادبیات ایران

در عصر جدید پروفیسور براون صفحه ۱۱ و ۹۳ قید گردیده است

شاه تهماسب از او پذیرائی شایان کرد و بدو کمک‌هایی نمود تا بردشمنان فاتح آمد و بهندوستان بازگشت و در آنجا خود و اعقابش در ترویج زبان فارسی و فرهنگ ایران بیش از پیش کوشیدند.

شاه تهماسب که پادشاهی مقتصد و محزون و معتقد بخواب بود بخط و نقاشی علاقه فراوان داشت و بمذهب تاحد و سواس پای بند بود و پس از پنجاه و سه سال سلطنت در ۹۸۴ دنیارا بدرود گفت و در مشهد بخاک سپرده شد.

پس از فوت شاه تهماسب قریب یکسال یکی از پسران او بنام شاه اسماعیل دوم که بواسطه سفاهت متجاوز از ۱۹ سال از طرف پدر زندانی بود بکمک عده‌ای از امرای قزلباش بسطنت رسید و عده‌ای از برادران و شاهزادگان صفوی را کشت یامیل کشید و در ۹۸۵ درگذشت. محمد میرزا پسر ارشد شاه تهماسب که در فارس حکمرانی داشت در اینموقع بسطنت نشست سپس بقزوین شتافت و در همانسال ۹۸۵ بنام سلطان خدابنده تاجگذاری کرد و تا ۹۹۶ اسماً پادشاه بود زیرا بواسطه ضعف بینائی که در اثر آبله بوی دست داده بود نمی توانست بکارها رسیدگی کند و زن و وزیر و حمزه میرزا پسر ارشدش حکومت میکردند و آشفتگی در امور پیدا شده بود و بالاخره در نتیجه رقابت امراء، حمزه میرزا بقتل رسید.

سلطان مرادخان سوم که در ممالک عثمانی در ۹۸۲ جانشین سلطان سلیم دوم شده بود خواست از این آشفتگی استفاده کند و دوبار در ۹۸۶ و ۹۸۷ بشمال آذربایجان لشکر کشی کرد.

دائر پریشانی روزگار ایران، عباس میرزا پسر دوم سلطان محمد خدابنده که جوانی ۱۸ ساله بود و در خراسان حکومت داشت و شاهش خطاب میکردند در صحنه تنازع ظهور کرد و بکمک عده‌ای از امرای قائلین برادر را در قزوین سیاست کرد و بسال ۹۹۶ سلطان محمد تاج و تخت را باو تفویض نمود و هشت سال بعد هم دنیارا بدرود گفت. شاه عباس

شاه عباس بزرگ

۹۹۶-۱۰۳۸

تا ۱۰۳۸ برای ایران سلطنت کرد و مملکت را بقوت و عظمتی رساند که در دوره اسلامی بخود ندیده بود.

چون دولت عثمانی از مغرب و ازبکها از مشرق بایران حمله میکردند شاه عباس با عثمانی از در صلح در آمد و گرجستان و ارمنستان و تبریز را بآنان تفویض نمود. سپس بخراسان رفت و نظم و امنیت را مستقر ساخت. بسال ۱۰۰۰ هجری پایتخت را از قزوین به اصفهان انتقال داد و تا ۱۰۰۵ بدفع گردنکشان شیراز و گیلان و لرستان پرداخت. طوایف قزلباش که امیرانشان پیوسته موجب زحمت سلاطین قبل بودند منحل کرد و از قسمتی از آنها دسته متحدی بنام شاهسون (دوست شاه) تشکیل داد و فرماندهی آنها بر عهده گرفت. در ۱۰۰۶ بخراسان عزیمت کرد و اوزبکها را نزدیک هرات منهزم ساخت.

در ۱۰۰۷ سران توننی شرلی (۱) بابرادر و ۲۵ نفر از همراهانش که بعضی توپ ریز بودند بایران آمدند و شاه عباس بکمک آنان سپاه را منظم کرد و ۵۰۰ توپ برنجی و ۶۰۰ تفنگ تهیه دید و همین که تجهیزاتش بانجام رسید در ۱۰۱۱ تبریز را که بیست سال در دست عثمانیها بود پس گرفت - در ۱۰۱۲ و ۱۰۱۴ سنان پاشا سردار معروف عثمانی را نزدیک سلماش شکست داد که تا دیار بکر عقب نشست و در آنجا فوت کرد. باین ترتیب آذربایجان و کردستان و عراق عرب و دیار بکر بدست ایران افتاد. جزیره هرمز را که پرتغالیها در تصرف داشتند لشکر ایران بدستیاری نیروی دریائی انگلیس در ۱۰۳۲ پس گرفت. از اینقرار حدود ایران در شمال شرق به بلخ رسید و در شمال غرب از قفلیس و بادکوبه تجاوز کرد.

در کشورداری شاه عباس توجه خاص به تمرکز عایدات خزانه و امنیت راهها و حمایت از بازرگانان و آسایش مردم و احقاق حق خدمتگزاران نمود - دروغگو را بسختی مجازات میکرد - هر کس دستور او را سریعاً اجرا نمیکرد بهلاکت میرسانید - نسبت بآبادی شهرها چون اصفهان و مشهد و اردبیل و تبریز و کاشان و ولایت مازندران اقدامات مهم کرد - بهنرهای زیبا عنایت مخصوص داشت و هنرمندان را از خوشنویس